

جلسه سوم

نشست مجازی

خیابان



بررسی اقدامات شاخص مردمی،
بررسی جوانب حضور مردم در
خیابان‌ها و استمرار آن

آقای دکتر سید مهدی ناظمی

جامعه‌شناس



آقای مسعود نبی دوست

مسئول طرح پرچمداران مشهد



شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۵

ساعت ۱۶:۰۰



در جلسات قبل به نکاتی پرداختیم، آقای دکتر مهدیار به جلوه حضور مردم در خیابان و سابقه حضور مردم در خیابان اشاره فرمودند و گفتند این حضور در خیابان‌ها سابقه قدیمی دارد و مردم همیشه ابتدا پای کار اسلام و بعد از پیروزی انقلاب، پای کار انقلاب بوده‌اند.

نکته دیگری که فرمودند تمرکز بر روی ظرفیت محلات و مساجد محلات بود که ان‌شالله فایل تکمیلی و مشروح جلسات گذشته در کانال مدرسه حرکت در اختیار عزیزان قرار می‌گیرد.

می‌خواهم اینجا خبری را هم خدمت عزیزان عرض کنم. ما در سایت مدرسه حرکت در خدمت حلقه‌های میانی و فعالین فرهنگی هستیم و به ثبت تجربیات و طرح‌هایشان می‌پردازیم. صفحه‌ای را در اینستاگرام برای مدرسه حرکت داشتیم که فعالیت‌ها و اقدامات مطرح فعالین فرهنگی در آنجا ثبت می‌شد که اخیراً در پی یک پست صفحه مدرسه حرکت در اینستاگرام حذف شد. ما مجدد این صفحه را برمی‌گردانیم و ادامه فعالیت‌مان را خواهیم داشت؛ اما فعلاً در پیام‌رسان‌های ای‌تا و بله در خدمت عزیزان هستیم. در مورد ادامه فعالیت صفحه اینستاگرام متعاقباً اطلاع‌رسانی خواهیم کرد.

در ابتدای جلسه در خدمت آقای نبی‌دوست هستیم. ایشان از فعالین فرهنگی و اجتماعی شهر مشهد مقدس هستند. ایشان با طرح پرچمدار که طرحی مبتکرانه و خلاقانه بود، توانستند فضای جدیدی را در شهرها به وجود بیاورند. من کلیت طرح را عرض می‌کنم و خود آقای نبی‌دوست ایده‌پردازی و گسترش طرح در کل کشور را توضیح خواهند داد.

دوستان در تهران هم توانستند طرح پرچمدار را پیاده کنند اما ایده اولیه از آقای نبی‌دوست بود. طرح به این شکل است که یک پرچم به صورت ۲۴ ساعته در دستان مردم قرار می‌گیرد و به اهتزاز درمی‌آید. ادامه برنامه را در خدمت آقای نبی‌دوست هستیم. سلام و ارادت.

آقای نبی‌دوست: سلام ارادتمندم، هر وقت امر بفرمایید آغاز می‌کنم.

در خدمت شما هستیم. اگر توضیح دهید ایده این طرح از کجا آمد و چه شد که در این ایام آن را دنبال کردید، ممنون می‌شوم.



بسم الله الرحمن الرحيم، عرض سلام و احترام خدمت شما و همه مخاطبین نشست. ابتدا اسم این طرح پرچمداری نبود ولی این اسم رویش جا افتاد. من عموماً سعی کرده‌ام در اتفاقات مختلف کنش‌های اجتماعی معنادار داشته باشم. اصل ایده اینطور شکل گرفت که از ابتدای شروع جنگ، مثل همیشه این دغدغه را داشتم که جای خودمان را در این اتفاق پیدا کنیم. از طرفی به واسطه اینکه جنگ در سال‌های اخیر عموماً بر توان انسانی و جنگ زمینی تکیه ندارد، ما باید به دنبال این بگردیم که برای این شرایط چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ این دغدغه تا اواخر اسفند ماه امتداد پیدا کرد. خیلی اتفاقی یک تصویر دیدم و باعث شد آن ایده‌ای که باید، در ذهنم شکل بگیرد و کامل شود. آن هم این بود که در پیام‌رسان «بله» آقایی را دیدم که نیمه شب در یک خیابان خلوت و ساعت سه یا چهار صبح ایستاده و پرچمی را تکان می‌دهد. این آغاز یک جرقه در ذهن من بود. ذهنیتم در ابتدا این بود که معمولاً وقتی یک نفر طول روز یک پرچم را تکان می‌دهد و یا در تجمعات این کار را انجام می‌دهد، مخاطب دارد. او برای جمعی که دورش ایستاده‌اند، عابران یا رهگذران یا رانندگانی که رد می‌شوند این کار را انجام می‌دهد. اما وقتی یک نفر تنها در یک خیابان خلوت ساعت چهار صبح ایستاده، انگار خودش برای خودش موضوع است یعنی ایستاده که ایستاده باشد، هیچ مخاطبی در ذهنش نیست، مخاطب اولیه ماجرا خودش است.

این در ذهن من شکل گرفت. ابهامی در خود کار هم بود که اصلاً انگیزه این آدم چیست؟ توضیح می‌دهم که یکی از ایده‌های مهم در این اتفاق، ابهامی است که در خود کار وجود دارد. این یک موتور و پیشران در ذهن من شد. اولاً به این فکر کردم که چقدر جذاب است اگر در طول شب هم آدمی رد شود و ببیند یک نفر با پرچم ایستاده. سپس ایده ۲۴ ساعته در ذهنم شکل گرفت. حقیقتاً بنا داشتیم از لحظه تحویل سال کار را آغاز کنیم ولی تا جمع شدیم و توانستیم تدارکش را ببینیم، ششم فرودین ماه شد و ایده پرچم ۲۴ ساعته شروع به کار کرد. الان می‌گویند پرچمداری ولی این اسمی نیست که ما گذاشته باشیم. عموماً چون به کارها و نهادهای غیررسمی معتقدیم و اعتقاد داریم این مدل فعالیت اجتماعی ما که مدام اسم و لوگو زودتر از خود کار می‌آید خیلی مدلی ایرانی نیست، به همین علت کارهایمان معمولاً اسم ندارد و کم‌کم خود مردم، پرچمداری صدایش کردند. مثلاً یکی گفت پرچم همیشه برافراشته و الان شد این چیزی که هست. اگر نکته‌ای ندارید ادامه بدهم چون مواردی در ذهنم شکل گرفته که به نظرم بد نیست درباره‌اش صحبت کنیم. بفرمایید در خدمتیم.

من پروژه‌های مختلفی را با مجموعه‌های مختلف کار کردم، چه پروژه‌های اجتماعی چه کارهای فرهنگی و از این دست. عموماً منظور ما از یک کار و ایده خوب، ایده‌ای پُر و کامل است و وقتی ایده کامل را به کار می‌بریم منظورمان ایده‌ای است که دیگر نشود هیچ



چیزی به آن اضافه کرد. من در این سال‌ها اغلب برعکس این قضیه فکر کردم و تصویرم این بوده که ایده خوب آن است که خلاصه باشد و اگر چیزی از آن کم شود، ناقص بماند. خود من در مقام آدمی که ایده را هرس می‌کند باید آنقدر از آن کم کنم که فقط خود ایده اصلی باقی بماند. این اولین ویژگی ایده پرچمداری است که در نهایت سادگی اتفاق افتاده. روزی که می‌خواستیم کار را آغاز کنیم، نه مثل یک فعال فرهنگی یا نهاد و سازمان و شهرداری، بلکه مثل یک آدمی که می‌خواهد برای خرید پرچم به بازار برود، رفتیم و پرچم را خریدیم. آن را به اتوشویی دادیم و یک چوب عادی که همیشه برای هیأت‌مان می‌خریدیم هم به آن وصل کردیم، در نهایت سادگی.

از اینجا به بعد من خودم را مسئول حفاظت از ایده می‌دانستم یعنی گفتم من ایده را دادم و آدم‌هایی پای کار آمدند، حالا مسئول حفاظت از ایده‌ام، حفاظت در نظر من چطور اتفاق می‌افتد؟ دیگر نباید بگذارم چیزی به آن اضافه شود، ابتدا سعی کردم ایده خلاصه را ایده‌پردازی کنم و حفاظت از ایده این است که باید همین‌طور خلاصه باقی بماند. حقیقتاً اول برای خودم کمی نگران‌کننده بود، اگر ایده اتفاق نیفتد، اگر نگیرد یا آدم‌ها همراهش نشوند، چه می‌شود؟ ولی خدا را شکر، متوجه شدم اگر ایده درست اتفاق بیفتد در نهایت خلاصه بودن هم از سوی مخاطب فهم می‌شود.

ایده پرچمداری در ذهن من، به عنوان کسی که ایده در ذهنش شکل گرفته، چهار ویژگی اساسی دارد:

۱. سادگی؛ ایده در نهایت خلاصه بودن و ساده بودن است.

۲. ابهام؛ خیلی مهم است و پیشران مهمی است برای اینکه مخاطب ارتباط بگیرد. باید اشاره کنم معمولاً به ایده‌های واضح ایده خوب می‌گوییم، در حالی که بسیاری از ایده‌ها باید مبهم باشند. در اذهان پرسش‌هایی ایجاد کنند و در مکانی که اتفاق می‌افتند به آن پرسش‌ها پاسخ داده نشود. آدم‌ها باید ایده را با خودشان راه ببرند. فرض کنید آدمی چهار صبح رد می‌شود می‌بیند کسی با پرچم ایستاده، می‌گوید قصه چیست؟ چرا این آدم چهار صبح اینجا است؟ حتی از یکی از پرچمدارهای ما پرسیده بودند شما از دیشب جا مانده‌اید؟ مثلاً پنج بعد از ظهر رد می‌شود می‌بیند یک آدم دیگری با پرچم ایستاده، صبح رد می‌شود یک پیرزن ایستاده، ظهر رد می‌شود یک جوان ایستاده، این ابهام را با خودش حمل می‌کند به خانه می‌رود و از خانمش می‌پرسد دیدی سر میدان احمدآباد یکی همیشه با پرچم ایستاده؟ بالاخره بعد دو سه روز آنقدر این پرسش برایش مهم می‌شود که با ماشینش می‌ایستد. این باعث تکثیر ایده در سطح شهر شده است.

دومین چیزی که بعد از سادگی در ذهن من شکل گرفت ابهام آن بود و نخواستم رفعش



کنم. به جهت سادگی ایده تا امروز فقط یک پرچم هست و یک پرچمدار. حتی یک پایه که در شهرهای دیگر به کار می‌بردند و شهرداری هم محبت کرد و برای ما ساخت را برگرداندیم. در نهایت سادگی است. علتش این است که سازمان‌هایمان آنقدر خودشان را صاحب کار و متولی می‌دانند که وقتی ایده‌ها کامل شکل گرفتند باز هم حاضر نیستند کار را کامل رها کنند و بگویند خودتان انجام دهید، مدام مداخله دارند. شهرداری پیگیر بود بیلبوردی در مجاورت ما نصب کند و توضیح دهد چرا اینان با پرچم ایستادند. گفتم اصلاً نمی‌خواهیم کسی درباره‌اش صحبت کند. گفتند اینطوری که نمی‌شود. گفتم هر وقت بخواهند، می‌پرسند و مسئله حل می‌شود دیگر.

۳. ظرفیت مشارکتی؛ این مورد برایم خیلی مهم بود. معمولاً سعی می‌کنم در طراحی ایده‌های اجتماعی این مورد وجود داشته باشد. اینکه آدمی با یک پرچم کنار خیابان بایستد تبدیل به رویداد اجتماعی نمی‌شود مگر اینکه این ظرفیت وجود داشته باشد تا پرچم میان صدها بلکه هزاران نفر دست‌به‌دست شود و آدم‌های متنوع حس کنند جزئی از داستانی بزرگ‌تر از خودشان هستند. این مورد نیز در ایده پرچمداری وجود داشت.

۴. دارای روایت بودن؛ تلاشم این بود تا روایتی که این پرچم و این رویداد دارد با روایت امروز ایران همخوان باشد. امروز تصویر کلی ایران مشارکت همه ایرانیان است. پرچم و نگه داشتن آن به صورت جمعی این امکان را دارد. امروز روایت کلان ایران ایستادگی است، در نتیجه پرچم ما فقط ایستاده است، ما بارها مورد پرسش قرار گرفتیم که چرا مانور نمی‌دهید؟ پرچم را بچرخانید همه دارند می‌چرخانند. می‌گوییم نه فقط پرچم را نگه می‌داریم.

این اتفاق ساده‌ی تا اندازه‌ای مبهم مشارکتی دارای روایت، امروز به پدیده‌ای تبدیل شده که از جایی به بعد ما حس کردیم با چیزی غیر از حاصل عمل خود مواجهیم. از یک جا خود ظرفیت پرچم باعث شد که کار بیش از آن چیزی که برداشت می‌کردیم دیده شود. «بیش از آن» یعنی چه؟ بعد از آنکه ایده مطرح شد ما تنها شش نفر بودیم که کار را شروع کردیم. علت این بود که فکر کردیم اگر نهایتاً دیگران همراه نشدند، خود ما پرچم را نگه می‌داریم. چند روزی هم همین‌طور بود و آدم‌های کمی به ما پیوسته بودند ولی بعد از چند روز به نحوی شد که دیگر نوبت به ما نمی‌رسد. مگر استثناً پیش بیاید. مثلاً بین دو پرچمدار یکی یک ربع دیر آمد و من جای او ایستادم. تا الان تقریباً ۱۳۰۰ نفر پرچمدار داشتیم، حدود هفتصد نفر هم در نوبتند. اگر تاریخش را درست بگویم تا نهم خرداد فرصت ثبت نام در رباتمان تکمیل است و بعد از آن را باید ثبت نام کنند.

بعد از مشهد در تهران، اصفهان، کرج، بیرجند، قم، قزوین، خرم‌آباد، همدان، رفسنجان و



بهشهر پرچمداری اتفاق افتاد. این شهرها را اطلاع داریم. ایلامی‌ها هم شروع کردند ولی نتوانستند ادامه دهند و بعد چند روز گفتند چالش‌هایی داریم که نمی‌توانیم ادامه دهیم و ممکن است ان شاء الله شروع کنند.

دوستان می‌گویند بابل‌سر هم هست، لطفاً به من مرتبطش کنید که با ایشان هم آشنا شویم. این کلیت بحث پرچمداری است. روایت‌های دیگری هم دارم.

خدا قوت. فرمودید هسته اولیه‌تان یک تیم شش نفره بودند، شما ایده را با ایشان مطرح کردید و توانستید کار را پیش ببرید. چگونه توانستید این دوستان را با هم سازماندهی کنید و روابط بین اعضای گروه‌تان به چه صورت بود که توانستید مسیر را ادامه دهید؟ چطور توانستید اقناعشان کنید که پای کار بمانند؟

شرایط امروز ما یک ویژگی دارد؛ افراد اضطرار کار کردن را درک کرده‌اند. واقعیت این است که در روزمره‌مان سازمان‌ها، نهادها، ارگان‌ها و آدم‌های کمی در کشورمان داریم که وضعیت جنگی همیشگی ما را درک کنند ولی الحمدلله در این شرایط این اتفاق به وضوح وجود دارد. شما می‌بینید جنگی نابرابر است و سهم کمی هم برای مشارکت در اصل جنگ وجود دارد، بالاخره تعدادی نظامی هستند، تعدادی پای لانچرند، تعدادی در نفتکش‌ها و ساحلند، آدم‌ها مدام دنبال این هستند که کاری انجام دهند، سؤالشان این است که جایمان کجاست؟ چگونه می‌توانیم بخشی از این قصه بزرگ باشیم؟ بخشی از هر اتفاق و رویداد، از جمله همین تجمعات خیابان که این شب‌ها مشاهده می‌کنیم حاصل این است که آدم‌ها می‌خواهند جزئی از ماجرا باشند و همیشه برایشان مقدور نیست. به این جهت پرچم در این موقعیت بخصوص می‌توانست بگیرد. حقیقتاً برای جمع اولیه کار سختی نداشتیم، عموماً بچه‌های فعال اجتماعی و فرهنگی مشهد بودند که خودشان هم انگیزه را داشتند. وقتی ایده را مطرح کردم و گفتم انجام دهیم، سفری برایم پیش آمد که اول نوروز برگشتم اما آنها خودشان پیگیر شدند که ایده را رها نکنیم و انجام دهیم. من به آن‌ها قول دادم که کار انجام شود.

خدا قوت. برای نوبت‌دهی که فرمودید تا نهم خرداد نوبت‌ها پر است، چطور به مردم برای پرچمداری نوبت می‌دهید؟ من شنیدم سایتی راه انداخته‌اید، نمی‌دانم درست است یا خیر. اگر می‌توانید راهنمایی کنید.



ابتدا که شروع کردیم به صورت تماس بود یا افراد پای پرچم می آمدند و ثبت نام می کردند. چند روزی که گذشت آن قدر تماس زیاد شد که بچه ها امکان پاسخگویی نداشتند. به خصوص که برنامه تلویزیونی زمانه روز پنجم یا ششم پرچمداری گزارشی درباره کار ما نشان داد و یکسری از روایت های پرچمداری را خواند و پخش زنده از محل پرچم نشان داد، از آن به بعد ما از شهرهای مختلف تماس داشتیم - گویا سامانه ۱۶۲ تلویزیون شماره ما را به آنها می داده است - ما یک دفعه با حجم زیادی از تماس مواجه شدیم. اتفاق جالب این بود که فردی از زندان مشهد زنگ زد. تلفن های زندان، اگر با شما تماس گرفته باشند می دانید، به جهت اینکه کلاهدرداری در این تماس ها اتفاق می افتد، ابتدا که تماس می گیرید، می گوید سلام شما با زندان مشهد، یا مثلاً زندان تهران صحبت می کنید و فردی که با آن مکالمه می کنید یک زندانی است. برای ما عجیب بود که چه کسی از زندان با ما کار دارد؟ بعد که بچه ها جواب داده بودند، گفته بود امشب در تلویزیون زندان شما را دیدم و برایم خیلی جالب بود، چطور می توانم با شما همکاری کنم؟ بچه ها گفتند کار این است که پرچمداری کنیم، شما از زندان نمی توانی کاری کنی. گفته بود بله اما من مرخصی زندانم برای فلان روز است، می توانید برایم در آن روز نوبت پرچمداری بگذارید؟ این اتفاق جالبی بود. در ادامه تماس ها بیشتر و بیشتر شد. بعضی افراد هم اشتباه تماس می گرفتند، مثلاً از تهران تماس می گرفتند و می گفتند ما می خواهیم پرچمدار شویم، می گفتیم ما مشهد هستیم. خدا را شکر این طرح که در تهران راه افتاد، به آنها متصل شدند. این اتفاقات که افتاد، بچه های یک ربات در بله درست کردند و از طریق آن افراد ساعت مورد نظر خود را ثبت می کردند، کار راحت تر شد. به افرادی هم که به محل پرچم مراجعه می کردند ربات را نشان می دادیم. کاری که تا امروز برای شهرهای دیگر هم انجام داده ایم، این بود که از هر شهری با ما ارتباط می گرفتند و می گفتند می خواهیم این کار را انجام دهیم، ما یک نسخه از ربات را در اختیار آنها قرار می دادیم. الان بسیاری از شهرهای دیگر هم با رباتی که بچه های ما نوشتند ثبت نام را انجام می دهند.

**اسامی شهرهایی را که در آنجا این اتفاق افتاد، فرمودید. الان با آنها ارتباط دارید؟
ارتباط به چه صورت است؟ اطلاعات رد و بدل می کنید؟ چطور توانستید با آنها
هماهنگ شوید و کار را پیش ببرید؟**

برخی از بچه ها در شهرهای دیگر، همان ابتدا که می خواستند کار را شروع کنند، با ما تماس داشتند. یعنی اینطور بود که سوالاتی داشتند. مثلاً ما وقتی خواستیم این کار را شروع کنیم، من به بچه ها گفتم پرچمی را که می خریم، ببریم و جاهای مختلف نگه داریم، ببینیم وزن



آن و بادی که به آن می‌خورد، برای نگه داشتن چالشی نداشته باشد، ببینیم تدارک خاصی می‌خواهد یا نه. افراد با تفاوت‌های قدرت جسمانی باید بتوانند این را نگه دارند. شهرهای دیگر تماس می‌گرفتند و می‌پرسیدند چوب پرچم و خود پرچم چگونه باید باشد؟ و جزئیاتی را می‌پرسیدند. این باعث ارتباط ما با برخی شد. بچه‌های تهران که شروع کردند، پیوسته با ما در تماس بودند، همین الان هم گاهی در کانال با یکدیگر رد و بدل داریم، شوخی می‌کنیم و آنها جواب می‌دهند. تا الان از این شهرها به جز بهشهر و خرم‌آباد، خودم یا بچه‌ها با آنها مرتبط بوده‌ایم، نکاتی را می‌پرسیدند یا ربات را گرفتند. امروز با بچه‌های رفسنجان صحبت می‌کردم، می‌گفتند برای جذب مردم این کار را کردیم. به برخی می‌گفتم محل ایستادن شما جای خوبی نیست، باید جایی باشید که در کنار گذر آدم‌ها باشد، خودتان را در پستو نبرید، در ویتترین شهر بایستید. مکالمات این چنینی بین ما بوده که تا الان ارتباط داشتیم و به نظرم گپ‌های خوبی شکل گرفته است. این نکته مهمی است. حتی پای پرچم در مشهد، در این چند هفته فکر می‌کنم با سی تا چهل فعال فرهنگی خوب که در حوزه‌های متنوع کار می‌کنند و من تا الان نمی‌شناختم، آشنا شدم. می‌دانم از پای پرچم دو سه کار اقتصادی خوب هم اتفاق افتاده است. مثلاً یک نفر در کار پارچه و یک نفر در کار کاغذ بود، دیروز پای پرچم با یکدیگر برخورد داشتند. بین افراد پای پرچم در شهرهای مختلف هم تا الان با افراد خوبی آشنا شده‌ام که تجربه جذابی برای من بوده است.

این رفتار شما با ایده‌ای که دادید، برکت پیدا کرده است. به عنوان سوال آخر عرض کنم و بیش از این مزاحم شما نشوم، اینکه شما الان کف میدان، مجاهدت و تلاش می‌کنید و با مردم در ارتباط هستید، نظرات، علایق و سلیق مردم را در این، بیش از شصت شب، که فکر می‌کنم امشب هفتادمین شب می‌شود، شناختید، در این مواجهه که با مردم داشتید و دارید، چه چیزی را موجب حضور مردم در میدان می‌دانید؟ اینکه اگر خبری آمد که جنگ تمام شد، مذاکره شد و دیگر رهبری هم دستور دادند که مردم برگردند و از مردم تشکر کردند و گفتند به خانه‌ها برویم، چه کنیم که این ظرفیت مردمی هم چنان پای کار بماند؟ که اگر اتفاقی افتاد، باز بتوانیم از ظرفیت مردم استفاده کنیم؟ شما چه چیزی را توانستید بین مردم ملموس‌تر ببینید و و آن را جذب‌کننده مردم به سمت این اتفاق و رویداد می‌دانید؟ بعد از این قضیه هم چطور با این مردم ارتباط داشته باشیم و بتوانیم با آنها کار را پیش ببریم، و این رابطه‌ای که به‌طور مثال شما با ربات راه انداختید و مردم به شما مراجعه کردند و کار را با یکدیگر پیش می‌برید، در حوادث و وقایع بعدی چگونه بتوانیم از این ظرفیت



مردمی استفاده کنیم؟

دوستان حاضر در جلسه سؤالی پرسیده‌اند، من اول این سوال را پاسخ دهم و بعد سوال حضرت عالی را جواب می‌دهم؛ فرمودند آیا تجربیات رخداده مکتوب شده است که اثری مثل کتاب از آن دربیاید؟ حوزه هنری خراسان ده روز پیش با ما تماس گرفت، ما تاکنون از همه پرچمداران تقاضا کرده‌ایم که روایت خود را از پرچم بنویسند، مجموعه خوبی جمع شده و در حال تدوین هستیم، احتمالاً بعداً منتشر می‌شود. بخش محوری آن مشهد و بخش‌های جانبی آن درباره شهرهای دیگر است. این درباره تجربه‌نگاری فرهنگی، اجتماعی و خاطرات آن.

اما درباره اینکه با مردم چه کنیم که این کنشگری و احساس مسئولیتی که امروز در مردم به حد کمال اتفاق افتاده است، حفظ شود؟ به صورت کلی تجربه این سال‌های فعالیت اجتماعی من می‌گوید مردم به صورت ذاتی علاقه‌مند به حضور در همه میدان‌ها هستند اما چالش این است که سطح متولی‌گری و کنترل‌گری نهادهای ما بیش از حد بالا است. این را در جلسات شهرداری مشهد هم عرض کردم. گفتم اگر شما به صورت طبیعی به مردم کاری نداشته باشید، مردم این کارها را انجام می‌دهند. تجربه‌ای که در مشهد اتفاق افتاد، این بود که مثلاً جشن نیمه شعبان، یکی از جشن‌های خوب مشهد در نوجوانی ما بود، سال‌ها شهرداری این را بی‌دلیل متولی‌گری کرد، که هیچ وقت هم معلوم نشد چرا این کار را انجام داد. وقتی شهرداری از این پروژه و پروسه که زندگی آدم‌ها بود و او این را پروژه می‌دید، بیرون آمد، سال‌ها سگته عجیب و غریبی را در جشن‌های نیمه شعبان تجربه کردیم. عموماً به نظرم اگر نهادها از کنترل‌گری و متولی‌گری خود کم کنند و اجازه دهند مردم آزمون و خطای خود را انجام دهند، بهتر است. به یکی از دوستان در مشهد گفتم یکی از دلایلی که این پرچمداری شکل گرفت مشارکت مردم بود اما یکی دیگر از دلایلی که شکل گرفت این بود که کنترل‌گری شما این ایام کم است، یعنی به صورت طبیعی اگر در مواجهه با نهادهای حاکمیتی ما بخواهید پرچم ایران را سر دست بگیرید باید برای آن مجوز بگیرید که این بی‌دلیل است. مثلاً می‌گوییم ما می‌خواهیم برای پرچم ثبت‌نام کنیم، می‌گویند شما برو مجوز بگیر، همه کسانی که می‌خواهند پای پرچم بیایند، بروند حراست سازمان فلان، کد ملی دهند و... ما واقعاً با چنین چیزهایی مواجه هستیم.

از این مرحله که بگذریم، به گمانم یکی از مهم‌ترین چیزها این است؛ ما باید یاد بگیریم، برای هر کدام از اتفاقاتی که در میانه آن هستیم، روایت تعریف کنیم. یک کلان‌روایت احتیاج داریم؛ تعریف کنیم که اگر شما بیایید چه اتفاقی خواهد افتاد، اگر شما نیایید جای چه چیزی خالی است. در این روایت بخش اعظم ماجرا باید جای مردم باشد، متأسفانه به این شکل نیستیم. تصویر عمومی مردم این است که یکسری بزنگاه‌های بخصوصی هست که



در آن به مردم احتیاج است تا بیایند، اما یکسری اوقات احتیاج نیست. گمانم این است که در هر جایی که اوضاع ما خراب است و به لحاظ رشد و پیشرفت از ماجرا عقب هستیم، آنجا جایی است که حس کرده‌ایم از عهده سازمان برمی‌آید، مثلاً استانداری می‌تواند انجام دهد. نیازی نیست ما کاری کنیم. انگار ایده اول و ذاتی این است که استانداری اگر توانست انجام دهد، اگر نتوانست مردم بیایند. هنوز هم در مکالماتی که مسئولین می‌کنند این طور است که شما بیایید باری را از دوش دولت بردارید، در حالی که این طور نیست. بار روی دوش دولت نیست که ما بیاییم و برداریم، بار برای مردم است، دولت تا الان اضافه برداشته است. گمان من این است که اگر این اتفاق بیفتد و در اتفاقات آتی، کلان‌روایت ما ناظر به مشارکت مردم باشد و باور کنیم که صاحب این سرزمین و صاحب همه اتفاقات فرهنگی، اجتماعی این سرزمین مردم هستند، مشکل حل است.

شما هم اشاره فرمودید که به طور مثال شهرداری آمد برای شما بیلپورد بزند اما شما خواستید کار جلوه مردمی خودش را داشته باشد. قطعاً نمونه‌هایش را دیدیم که هر کاری که وارد فرایند دولتی‌سازی شد وزیر نظر دولتی بودن رفت، آسیب دید و از بین رفت. همین که توانستید این کار را با همین شمایل مردمی خودش حفظ کنید، خیلی عالی است. خدمت شما و دوستانی که از الگوی شما الگوبرداری کردند، خدایوت می‌گوییم. اگر نکته‌ای هست در خدمت شما هستیم.

دو نکته را خیلی سریع بگویم، یکی اینکه دیشب آقای شهردار مشهد پای پرچم تشریف آوردند و به من گفتند ما می‌خواهیم در این محله به یاد پرچمداری شما یک المان نصب کنیم. گفتم خواهش می‌کنم اجازه دهید طراحی و نصب و هزینه‌اش با خود ما پرچمداران باشد و این را قید کنید. شهرداری تا الان موافقت کردند. نکته دیگر اینکه لابلای همه پرچمداری‌هایی که در سطح کشور اتفاق افتاده، یک پرچمی هم در تهران هست که من تصاویر پراکنده‌ای از آن دیدم؛ سازمانی که نمی‌دانم چه کسی بوده است، تصمیم گرفته که کارکنانش را پای پرچم ۲۴ ساعته‌ای بیاورد. به نظرم بدترین تصاویری که ما دیدیم برای این سازمان است. افراد پای پرچم روی صندلی نشستند و با موبایل کار می‌کنند. چه ضرورتی وجود دارد؟ اگر نمی‌خواهید این کار را انجام دهید، کسی شما را مجبور نکرده است. همان طور که قبل‌تر گفتم، سازمان‌ها باید پای خود را کنار بکشند، اجازه بدهند همه چیز، از جمله پرچمداری، مملکت‌داری و همه چیز برای مردم باشد.



خیلی ممنونم. مخاطبین یک سوال برای من ارسال کردند؛ اینکه در این شبها اگر یک روایت خوب یا حال خوبی پای پرچم داشتید، چه بوده است؟ یک روایت خوب و استثنایی که در این شبها از مواجهه با مردم و مردمی که پای پرچم ایستاده‌اند، داشتید، چه بوده؟

ما این روزها تجربه‌های خیلی متنوعی داشتیم، راستش من به دوستان گفتم انگار یک ترم مردم‌شناسی مرتبط با انقلاب اسلامی را پاس کردیم. این برای ما اتفاق خیلی جذاب و عجیبی بود. یک اتفاق این بود که خانمی در ماه آخر بارداری، قبل از دکتري که می‌خواست برود، آمده بود پای پرچم ایستاده بود و می‌گفت فرزند من که هنوز متولد نشده، به‌عنوان کوچک‌ترین پرچمدار ایران است. همین چند روز پیش فرزندش متولد شد. ولی چیزی که برای خود من خیلی عجیب و غریب بود و راستش پای پرچم اشک مرا درآورد، پیرمردی بود که یک روز آمده بود، تازه آشنا شده و دیده بود ما چنین کاری انجام می‌دهیم و پای پرچم آمده بود، چهره‌اش را کاملاً در خاطر دارم و عکسش را هم در کانال گذاشتم، با تیپ کاملاً کارگری که ظرف غذا در دست داشت و مشخص بود که مستقیماً از سر کار آمده است و من متوجه نشدم. گفت ببخشید آقا ما این پرچم را چگونه می‌توانیم دست بگیریم؟ این همان است که همه افراد دست گرفته و نگه می‌دارند؟ گفتم بله. این صفحه ما در پیام‌رسان بله است، کافی است در اینجا یا به رباتش در بله پیام بدهید. گوشی نوکیا قدیمی از جیبش در آورد و گفت با این نمی‌شود پیام داد، درست است؟ گفتم خیر، با این نمی‌شود ولی شماره پیامکی هم داریم با آن پیامک دهید یا اگر بچه‌ها در منزل بله دارند می‌توانند پیام دهند. گفت: باشد. می‌توانید ساعتش را بعد از پنج بگذارید؟ گفتم: خودتان می‌توانید ساعتش را انتخاب کنید ولی علتش چیست؟ گفت: من این ساعت تازه از سر کار می‌آیم. من ناگهان متوجه شدم که ایشان لباس کار بر تن و ظرف غذا در دست دارد و شاید متعلق به منتهی‌الیه جریان ضعیف اقتصادی جامعه است ولی او در لحظه‌ای که از کار برمی‌گردد تمام دغدغه‌اش این است که من آن ساعت خسته از کار می‌آیم ولی شما امکانی به من بدهید که لحظاتی پرچم را نگه دارم. آن موقع جایی بود که من پای پرچم گریه‌ام گرفت و گفتم آیا ما مردم را می‌شناسیم؟ و آیا چنین درکی از مردم داریم یا خیر. دیشب یکی از بچه‌ها نوشته بود که پیرمردی با ماشین از کنار ما رد شد و پشت چراغ ایستاد و برگشت و نگاه کرد و پرچم را ندید. متوجه شدم که عقب را نگاه می‌کند، جلوی ماشین رفتم و گفتم جانم حاج آقا؟ گفت این پرچم کجاست؟ گفتم عقب‌تر است و شما نمی‌بینید، باید بچرخید یا سرتان را از شیشه بیرون ببرید تا ببینید. گفت خدا را شکر فکر کردم پرچم نیست. این یعنی دغدغه‌ای شکل گرفته در حالی که هنوز جنگ تمام نشده؛ افراد نگرانند، نکند ما روزی رد شویم و پرچم نباشد. اینها از روایت‌هایی است که ما با آن روبه‌رو هستیم و ان‌شاءالله



کامل آنها را منتشر می‌کنیم و دوستان در کانال می‌توانند، ببینند.

خدا به شما قوت دهد. دوستان ما مجدداً مزاحم شما خواهند شد و برای ثبت بیانات شما در سایت مدرسه حرکت، تجربیات شما را خواهیم داشت. اگر صلاح می‌دانید راهی ارتباطی هم بفرمایید که اگر دوستان مراجعه داشتند معرفی کنیم یا دوستان را به همان کانال تان متصل کنیم.

در بله کانالی داریم با عنوان parcham_bala یا به فارسی پرچم بالای ایران را بنویسند. بنده ادمین محتوایی کانال هستم و دوستان دیگری هم هستند. در حال تنظیم لیستی از همه شهرهای مختلف هستیم، آدرس کانال‌های آنها را می‌گذاریم چون افراد از ما آدرس کانال‌های شهرهای مختلف مثل قم را سؤال می‌کنند در کانال به طور کامل می‌گذاریم که در دسترس باشد.

خیلی عالی. ما هم ان شاء الله در مدرسه حرکت تبلیغ کار شما را خواهیم کرد و هر نکته‌ای باشد ما در خدمت شما هستیم، از لطف و محبت شما ممنونم. خدا نگهدار.

ممنون از محبت شما. خدا نگهدار.



در ادامه برنامه در خدمت جناب آقای دکتر ناظمی، جامعه شناس و پژوهشگر اجتماعی در فعالیت‌های اجتماعی هستیم که هم نسبت به وضعیت حال حاضر تجمعات مردمی و اتفاقاتی که بین مردم در حال رخ دادن است بررسی داشته باشند و هم اگر تحلیل یا صحبتی در مورد اقدام که آقای نبی‌دوست در مشهد که الان در سطح کشور در حال پخش و استمرار است، دارند به ما بگویند. در خدمتشان هستیم. آقای دکتر سلام و ارادت.

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض سلام و ادب دارم خدمت جناب عالی و همه عزیزان. ممنون که این افتخار را به من دادید تا در خدمت عزیزان مجاهد در عرصه خیابان و تجمعات باشم و امیدوارم گفتگوی امروز مثمر ثمر باشد.

نکته‌ای که عرض می‌کنم باید در حوزه نظری ماجرا باشد و کمک کنیم که این مسئله از لحاظ نظری بتواند به حوزه میدان و کاربرد هم کمک کند. شاید من به اشتباه بعضی از این مسائل را بعد از جنگ دوازده روزه با مسئولین کشور مطرح کردم و اگر از همان روز اول خدمت مردم می‌آمدم و از نزدیک با دوستان بحث و گفت‌وگو می‌کردم، مسائل سریع‌تر پیش می‌رفت. به هر حال گاهی هم بعضی موارد زمان و مکان خودش را می‌طلبد و شاید زمان و مکانش فراهم نشده بود. ما بعد از جنگ دوازده روزه با برخی مسئولین و مدیران کشور این مسئله را مطرح کردیم که حرکت مبارکی که برای تجمع در محلات و امداد رسانی آغاز شده، نباید متوقف شود، باید به سمت شبکه‌سازی افقی بدون سر حرکت کنیم که در سرتاسر کشور به تدریج خود را بسط داده و هم رسانه و هم میدان باشد.

آنچه مدنظر بود را همان موقع با دوستان عزیز خاتم حاج آقا عبودتیان و آقای نیک‌منش مطرح کردیم و در جریان بودند، خودشان هم تلاش کردند که در سطحی که مقدمات اجازه می‌دهد به این سمت حرکت کنند. الحمدلله مجموعه‌های مختلفی در سطح کشور مشغول کار هستند ولی موتور محرک اصلی، حرکت خودجوش خود مردم است. حرکتی که بدون هیچ دستورالعمل و تشویق و تنبیهی و با تشخیص و مبعوثیت خود مردم، خود را در قالب تجمعات خیابانی نشان می‌دهد. منتهی این حرکت مبارک نگرانی‌هایی را ایجاد می‌کند، نه از بابت خودش بلکه از این بابت که نتواند ثمرات خود را نشان دهد. چرا نتواند ثمرات خود را نشان دهد؟ این حرکت خودجوش، مایه قدرتی دارد که در قلب‌ها شکل گرفته و دل‌ها را به هم پیوند داده و جلو می‌رود و اگر تثبیت نشود این خطر وجود دارد که این قدرت به تدریج از بین برود یا در موقعیت‌های جدید نتواند خود را بازسازی کند. از نظر ما و خیلی از کارشناسان که تاکنون با آنها صحبت داشتیم، آنچه باعث شد چنین حرکتی شکل بگیرد و خود را تثبیت کند، رشد و بلوغ اجتماعی مردم و فهم این مسئله است که دفاع از



کشور و مقابله با دشمنان، وظیفه آحاد و تک تک ملت است و چیزی نیست که به کسی یا جایی واگذار کنیم. کشورهایی که توسط نظام استکبار سقوط کرده اند عمدتاً کشورهای بودند که موفق نشدند مبارزه و جهاد را تبدیل به یک امر مّلی کنند. مثل سوریه که ما سال ها برای سوریه جنگیده و شهید دادیم و الحمدلله موفقیت های بزرگی هم به دست آوردیم از جمله از بین بردن کامل سیستم رزم داعش که اگر آن کار را نکرده بودیم اکنون یک ارتش بسیار قوی، جنگنده و مجهز در مرزهای غربی کشور ما ایستاده بود و وارد کشور ما می شد که الحمدلله هرگز چنین اتفاقی رخ نداده و نخواهد داد چون چیزی به نام داعش وجود ندارد. البته ممکن است تلاش شود که بقایای آن را بازسازی کرده و به صورت مصنوعی ارسال کنند ولی مطمئناً چیزی به نام قدرت داعش وجود ندارد. اما خود نظام سوریه موفق نشد فکر جهاد را در سوریه اجتماعی سازی و مردمی سازی کند و به همین خاطر سوریه به راحتی از هم پاشید و هر کشوری که نتواند بین ایدئولوژی کشور و مردمش نسبت درستی ایجاد کند سرنوشتش چنین خواهد بود.

اکنون مسئله ما دقیقاً این است که مردم ما به خوبی فهمیده اند که حل و فصل مسائل کلان کشور به تنهایی از توان دولت و نظام سیاسی خارج است و می دانند که ما یک قدرت موشکی قوی هستیم و خیلی از موارد دیگر اما در عین حال می دانند بدون پشتیبانی قوی و شدید مردم چنین اتفاقی رخ نخواهد داد که بتوانیم تمام قد جنگیده و مبارزه کرده و با دشمنان رویارویی داشته باشیم. بنابراین تصمیم گرفتند در حالی که شدیداً عزادار بوده و روحیه زخم خورده داشتند در قیامی به خیابان بریزند و این قیام در قالب تجمعات ساماندهی شد. چه اتفاقی این قدرت را واقعی و تثبیت کرده و در میدان قرار می دهد؟ تعبیر من قبل از جنگ این بود که اگر این قدرت تثبیت شود شما به قدرتی دست پیدا می کنید که از قدرت اتمی بسیار قوی تر است چرا که موفق می شوید قدرت مردم را در کانال های خودش قرار دهید.

در عصر امروز، ما انسان ها وابستگی های زیادی داریم که خیلی از اوقات نقاط ضعف ما می شوند. ما وابسته به انرژی و برق و تعاملات و از همه مهم تر وابسته به ارتباطات هستیم، مثلاً ما در تهران و شما در شهر دیگر حتماً باید با هم در ارتباط باشیم و اگر ارتباط نباشد، شدیداً آسیب می بینیم و دچار احساس خطر می شویم و درست هم هست. دشمنی که توانایی تکنولوژیکی بالایی دارد می تواند از این نقاط ضعف ما سوء استفاده کند؛ تا الان هم نشان داده که پایبندی اخلاقی نداشته و به هر زیرساختی حمله کرده و هر جنایتی را مرتکب می شود. حال دشمن به جای اینکه علناً نسل کشی کند، اگر نخواهد از سلاح هسته ای استفاده کرده و تحت فشار افکار عمومی قرار بگیرد، اما کار مشابهی انجام می دهد. مثل غزه که از سلاح هسته ای استفاده نشد ولی نسل کشی او در حد همان سلاح هسته ای بود،



چه می‌کند؟ احتمالاً دشمن سعی می‌کند زیر ساخت‌های ما را از بین برده و تعاملات و ارتباطات ما را نیز از بین ببرد، در چنین شرایطی حکومت از مدیریت شرایط ناتوان شده و یا توانش بسیار کاهش می‌یابد. این اتفاق در جنگ رمضان تاکنون رخ نداده یعنی آسیب زیرساختی در حدی نبوده که بتواند ما را از پای درآورده یا احساس خطر شدیدی برای کشور ایجاد کند اما مسئله کاملاً محتمل است. اولاً دشمن بارها تهدید به این کار کرده است و همه روزه بارها در اخبار ایالات متحده و رژیم صهیونیستی آمده که عده‌ای او را تشویق می‌کنند که این کار را انجام دهد و تحلیل‌گران نظامی هم معتقدند که احتمال انجام این اتفاق بسیار زیاد است، بنابراین ما به عنوان افرادی که در عرصه میدان فعال بوده و تلاش می‌کنیم باید با توجه به این احتمال، قدرت مردمی را به یک قدرت تشکل یافته تبدیل کنیم که بتوانیم این تهدید را رفع کنیم. یعنی باید این تجمعات بزرگ در سرتاسر کشور و انبوهی از مردم که تا به حال به این تجمعات نیامده‌اند اما تعلق خاطر دارند و معتقد و علاقمند به کمک هستند ساماندهی شوند به شکلی که این شبکه را به وجود بیاورند. این شبکه چیست؟ شبکه‌ای بزرگ و مردمی که در تزاخم با تجمعات نیست و تجمعات به قوت خود باقی می‌ماند و بحث تجمعات بحث دیگری است که الان موضوع نیست. بحث من استفاده از تجمعات در سطح افقی کشور است که پایه محلات قرار می‌گیرد. در کلان شهرها شاید به آن معنا محله نداشته باشیم و باید به منطقه برویم. در محلات و مناطق گاهی مساجدی داریم که می‌توانند میزبانی کنند یا مساجد نداریم یا شاید دشمن به مساجد حمله کند ما از طریق مواکبی که خیلی شکل نظامی نداشته و مبانی چندانی برای ساخت و ساز ندارند، بدنه ارتباطات مردمی پیدا می‌کنیم. یعنی شما در سرتاسر کشور و در محلات خود با احداث مواکب یا با استفاده از مساجد که یا امنیت ندارد یا می‌ترسید که مورد هدف قرار بگیرد از طریق خود منازل، شبکه مردمی را تأسیس کنید به این صورت که فقط با افرادی که با هم در تهران زندگی می‌کنید در جایی تجمع کنید، حتی تعداد کمی با هم جمع شوید که مطلقاً در شروع نیازی به کمک نداشته باشید؛ فقط باید مواکبی تأسیس کنید. الان که فصل بارندگی نیست نیاز به اسپیس هم ندارد فقط چند میز است که در همه هیأت‌ها هست. یک نفر کتری یک نفر قوری و یک نفر چایی می‌آورد که عده‌ای رفت و آمد داشته باشند، این که ایجاد شود و تا زمانی که ارتباطات قطع نیست از طریق ارتباطات همدیگر را پیدا می‌کنید. شما و دیگری و آن یکی یکدیگر را از مکان‌ها و بلوک‌ها و ساختمان‌های مختلف پیدا می‌کنید و می‌فهمید که فلان مواکب یا فلان مسجد در فلان نقطه جایی است که می‌تواند محل تعاملات و رفت و آمدهای شما قرار بگیرد.

مرحله بعد چیست؟ مرحله بعد این است که ببینیم چقدر توان و ظرفیت در محله ما وجود دارد که بتواند این امر و مرکب را به فعلیت در بیاورد. مثلاً ممکن است ارزیابی کنیم ببینیم



چه تعداد پزشک و امدادگر در محله ما وجود دارد و آنها را بشناسیم. بدانیم در ساختمان ما و در ساختمان مقابل چهار امدادگر و دو پرستار هست، با آنها ارتباط بگیریم، صحبت کنیم، از ایشان خواهش کنیم در دسترس باشند و اگر اتفاقی در محله افتاد به کمک بیایند.

از کدام شروع کنیم؟ این نکته را عرض می‌کنم ولی تا اینجا گفتیم فرمول کلی این است که ما اهالی محل حول یک مرکز جمع شویم. هیچ نیاز ضروری و مبرمی هم به ابزار تکنولوژیک نداریم. البته اگر این ابزار را داشته باشیم که کارمان را خیلی تسهیل و تسریع می‌کند ولی اگر این ابزار نبود مثلاً گوشی نبود یا قطع شد، هر چیزی که در دسترس مان بود بتوانیم کارمان را انجام دهیم. مثلاً بلندگویی که با باتری کار کند داشته باشیم تا بتوانیم با صدای بلند یکدیگر را صدا کنیم یا سوت داشته باشیم مثل زمان جنگ که خیلی جاها از سوت استفاده می‌شد. این وسایل ساده هم کافی است تا بتوانیم در منطقه یکدیگر را صدا کنیم و موبک یا موبک‌هایی هم داشته باشیم. در ادامه باید ببینیم چه نیازها و چه امکاناتی آنجا وجود دارد. کمترین حد امکاناتی که داریم چه چیزی است؟ همه ما با وجود تورم فعلی، یک مقدار می‌توانیم جیره خشک، دارو و کمک‌های اولیه آماده کنیم. هرکدام می‌توانیم مقداری هزینه کنیم و چهار عدد باند، آتل، پماد سوختگی و بتادین و چیزهایی که تحت عنوان کمک‌های اولیه برای شرایط بیماری هست مثل پودر خوراکی دهیدراتاسیون (جهت درمان اسهال) را تهیه کنیم. خیلی خوب است که یک پزشک در محله پیدا کنیم و در این موارد ما را راهنمایی کند و افراد هر کدام سهم‌گذاری کنند و این موارد تهیه شود. نهایتاً در خانه‌های امنی که بزرگان محله و مدیران موبک می‌دانند کجاست این اقلام دپو می‌شود. این موارد فقط ذهنیت بنده نیست بلکه کارهایی است که انجام شده است و صرفاً نظری نیست. در مورد مسئله نظری‌ای صحبت می‌کنم که عملی شده است ولی فقط عده کمی اجرایی کردند و به گوش همه نرسیده است و باید تبدیل به فرهنگ عمومی شود.

مثلاً ممکن است یک محله، مخصوصاً محله خودمان، چون نظامی‌نشین است زیاد در معرض بمباران باشد و بیشتر به کمک‌های اولیه نیاز داشته باشد. یک محله دیگر ممکن است سالمند و بیمار زیاد باشد و متناسب با آنها باید دارو، تغذیه و موارد دیگری را در نظر بگیرند و دپو کنند. در یک محله دیگری ممکن است بسیجی‌ها زیاد رفت و آمد کنند و بخواهیم نیازهای آنها را برطرف کنیم. مثل ماه رمضان که سحری و افطاری برای بچه‌های بسیجی طبخ می‌شد و یا هر چیز دیگری که اهالی محله تشخیص می‌دهند.

اغلب تحلیل‌گران نظامی معتقدند که جنگ نظامی بعدی قریب‌الوقوع و شدید خواهد بود ولی شاید نشود یا فاصله زیادی داشته باشد. به هر حال اگر در مراحل جلوتر کار به جنگ نظامی نرسید یا فاصله زیادی افتاد، این مواکب و محلات می‌توانند وارد عرصه‌های نرم شوند. عرصه‌های نرم مثل جهاد تبیین، مشاوره روانی به خانواده‌های آسیب دیده یا



فرزندانی که دچار شوک شده‌اند. در بسیاری از شهرهایی که حملات شدید بوده است مثل تهران، کرج و اصفهان افراد زیادی دچار شوک‌های روانی شده‌اند و نیاز به کمک دارند تا به زندگی عادی برگردند. لذا در سایر عرصه‌های نرم مثل سبک زندگی و خانواده امکان فعالیت وجود دارد.

یکی از سلاح‌های مهم ما که دشمن از آن می‌ترسد، زندگی و سبک زندگی‌مان است که اگر مهم نبود، برای از بین بردن سبک زندگی ما و جایگزین کردن سبک زندگی لیبرالیسمی میلیارد میلیارد هزینه نمی‌شد. پس معلوم است که زندگی و به ویژه سبک زندگی ایرانی-اسلامی ما یک سلاح مخوف برای دشمن است. به همین خاطر در مواکب تهران و برخی مواکب هم یکسری میزهای خانواده گذاشتند ولی خیلی ضعیف است و باید آنها را محلی کرد. در هر محله مشاوره خانواده، ازدواج، فرزندآوری، تربیتی و اخلاقی قرار بدهیم و برای گرداندن آن هم از افراد محله استفاده کنیم و اگر نبود در چنین حالتی می‌توان از امکانات حکومتی استفاده کنیم و به آنها قدرت بدهیم.

این مواردی که صحبت شد، کلیت ایده بود. دو مسئله باقی می‌ماند:

۱. به لحاظ محتوایی از کجا شروع کنیم؟

۲. ارتباطات چگونه برقرار شود؟

گفتم در هر محله حتی اگر تمامی ارتباطات الکترونیک و تکنولوژیک قطع شد، از بلندگو، سوت یا حتی داد زدن می‌توانید یکدیگر را خبر کنید مثل همان کاری که در قدیم بچه‌ها در کوچه با داد یکدیگر را صدا می‌کردند. پس اهالی محل را خبردار می‌کنند که همه حول یک جا جمع شوند و سپس نیازها را بررسی می‌کنند. مثلاً نیاز مالی، نیاز دارویی، نیاز غذایی، نیاز امداد رسانی بررسی می‌شود تا در ادامه به برطرف کردن نیازها بپردازند. حتی اگر پایگاه‌های بسیج و مساجد هم آسیب دیدند، می‌شود این کار را از طریق خانه‌ها انجام داد. این اتصالات فعلی کافی نیست و وقتی شبکه می‌شود که هر محله با محله‌ای دیگر مرتبط باشد. مثلاً من در محله فرمانیه شمال تهران به کمک شما که در محله نازی‌آباد هستید نیاز دارم. شما چطور باید مطلع شوید؟ اینجا باید اتصالات فیزیکی برقرار شود. یعنی اگر من در اکباتان هستم، ارتباطم باید با مواکب تهرانسر مشخص باشد. این ارتباط هم تا زمانی که تلفن هست با تلفن، موبایل و پیجر است و اگر اینها نبود می‌دانیم که مثلاً فلانی و فلانی آدرس‌هایشان را با هم مبادله کرده‌اند. کسی که در محله تهرانسر است با موتور ده دقیقه‌ای به محله اکباتان می‌رسد، اگر در محله اکباتان باشد، پنج دقیقه‌ای به محله مهرآباد و اگر در محله مهرآباد باشد پنج دقیقه‌ای به محله استاد معین می‌رسد. پس شما می‌توانید با یکسری ارتباطات فیزیکی پنج یا ده دقیقه‌ای با موتور یا بیست دقیقه‌ای با پای



پیاده یکدیگر را پیدا کنید و این گونه اتصالات برقرار می‌شود. بنابراین اگر اتفاقات کلانی در کشور رخ بدهد، از طریق رابط‌های بین محلات یکدیگر را پیدا کرده و متصل می‌شوید.

قدرت از اینجا متولد می‌شود یعنی شما یک قدرتی پیدا کردید که کمبودها، امکانات، نیازها و احتیاجات، اخبار، اطلاعات و مسائل را در شدیدترین و فاجعه‌آمیزترین و آخرالزمانی‌ترین حالات ممکن برطرف کنید. در واقع یک شبکه اتصال شهری می‌شوید که به ترتیب ابتدا در شهر خودتان بعد بین شهرها و نهایتاً کشور و حتی گسترده‌تر از کشور هم ارتباط را متصل نگاه می‌دارید. در هیچ وضعیت فاجعه‌آمیزی این اتصالات قابل حذف نیست چون ارتباطات مردمی و فیزیکی است.

مرحله بعدی اتصالات بین محله‌ای است. از کجا شروع کنیم؟ به لحاظ فرمش مشخص است هرکدام از شما در منطقه و محله‌ای زندگی می‌کنید که مواکبی دارد یا ندارد. اگر محله شما مواکبی دارد می‌توانید از همان مواکب شروع کنید. سراغ ریش سفیدان مواکب بروید و این ایده را با ایشان مطرح کنید. این را هم بگویم که اساس این مسئله خواسته رهبر معظم انقلاب هم هست و به دستگاه‌های ذی‌ربط دستور دادند که تجمعات و مساجد حفظ و تبدیل به شبکه مویرگی شوند البته من مکتوب ندیدم و اجمالاً شنیدم و عرض می‌کنم و انتقال می‌دهم. پس به لحاظ فرم و اقدام اولین کار این است که از محله خودم شروع کنم. با ریش سفید مواکب صحبت کنیم و اگر مواکب نداشتیم، چهار نفر از دوستان را خبر کنیم و آن مواکب را که عبارت است از دو عدد میز، یک کتری و چهار عدد فنجان، تاسیس کنیم. به این ترتیب و به راحتی مواکب تاسیس می‌شود. اگر که مواکبتان تاسیس شده است باید ریش سفیدان را متقاعد کنید. اولین حرفی که خواهند گفت این است که من وقت ندارم و کارهای زیادی دارم، باید میز، قند و چای را آماده کنم که شما در پاسخ می‌گویید من خودم انجام می‌دهم. چند نفر از دوستان را جمع کرده و خودتان کار را انجام دهید. گفتیم که از نیازهای خاص و آشنایی با ظرفیت‌های منطقه شروع کنید. یک منطقه پزشک‌نشین، یک منطقه مهندس‌نشین یا معلم‌نشین است. منطقه معلم‌نشین ظرفیت خوبی برای جهاد تبیین است. منطقه بسیجی‌نشین و نظامی‌نشین ظرفیت خوبی برای قدرت و پرورش امنیت در آن منطقه است.

در محتوا باید از چه چیزی آغاز کنیم؟ یک مسئله که خیلی مهم است و باید در این تنوع‌سازی در محلات و مواکب به آن دقت کنیم این است که به هیچ عنوان جایز نیستیم که نسبت به فضای جنگ کوچک شماری داشته باشیم و خطر جنگ را کوچک کنیم. در فرمایشات رهبری هم دیدیم که حتی از واژه آتش بس استفاده نمی‌کنند و به عنوان جایگزین واژه وقفه را می‌گویند. به هیچ عنوان جنگ تمام نشده است و هرشب در خلیج فارس جنگ است، مدام تهدیدات صورت می‌گیرد، پهپادها وارد کشور می‌شوند و تهدیدات بسیار جدی



وجود دارد. فقط مسئله این است که چه زمانی مجدد آغاز می‌شود. آیا امشب، هفته بعد، یک ماه بعد، یک سال بعد یا دو، سه سال بعد آغاز می‌شود؟ این جنگ یک جنگ تمدنی است. فهم رژیم صهیونیستی و شبکه زرسالاران یهودی و یهودیان آمریکایی این است که این جنگ یک جنگ آخرا زمانی است و باید ما را به طور کامل از بین ببرند. دقت کنید حتی اگر از نظر ما نیاز نباشد که دشمن کامل از بین برود ولی دشمن اعتقاد به نابودی کامل ما دارد. چاره‌ای نداریم که تا آخر بجنگیم و از نوامیس، دین و خاک خودمان مراقبت کنیم تا مساجد و قرآن‌ها و حتی کلیساها در آتش باطل نسوزند.

بنابراین مهم‌ترین مسئله این است که مدام به همه تذکر دهیم که وسط جنگ هستیم منتها باید زندگی هم کنیم. پس زیستمان را هم انجام می‌دهیم و صندوق قرض الحسنه و صندوق دارو تأسیس می‌کنیم. این کارها را بعضی محلات کرده‌اند؛ صندوق شغلی تأسیس کرده‌اند؛ یعنی ابتدا کسانی که در این دو ماه به دلیل جنگ شغلشان را از دست داده‌اند را شناسایی کرده و بعد برایشان تدابیری اندیشیده‌اند. مثلاً آن فرد پیک موتوری شده و این افراد موتورش را تأمین کرده‌اند، فردی مغازه‌اش را از دست داده است، برایش یک دکه یا مکانی را تعبیه کرده‌اند که آنجا محصولاتش را بفروشد. خیلی از کارها هزینه زیادی هم نمی‌خواهد بلکه تدبیر و خلاقیت می‌خواهد که کار شما جوانان است که استاد خلاقیت هستید و می‌توانید پیشنهادهای خلاقانه بدهید.

آن موارد گفته شده زیست ما هست ولی اولین نقطه این است که جنگ را نباید انکار کرد و مدام به همه، به دوست، آشنا، رفیق، فامیل، خواهر، مادر، پدر و برادر تذکر دهیم که وسط جنگ هستیم و تمام نشده است و حتی کوچک‌ترین توافقی انجام نشده است که اگر انجام بشود هم باز به معنای پایان جنگ نیست. بنابراین ابتدا باید شرایط جنگی و امنیت را حفظ کنیم. در پیام نوروزی رهبری هم بود که اقتصاد مقاومتی در سایه وحدت ملی و امنیت است. این مطالب را گفتم که به امنیت برسیم. ما عناصر فرهنگی- اجتماعی در مسیر مبارزه هستیم و اگر لازم باشد مجبور هستیم که قلممان را زمین بگذاریم و اسلحه برداریم. بسیج به ما اسلحه نمی‌دهد، چه کار کنیم؟ بسیج، سپاه و ارتش کار خودشان را می‌کنند و ما هم باید کار خودمان را انجام دهیم. این مورد را بگویم که برخی نیروهای نظامی کشور از بالا این اجازه را پیدا کردند که به نیروهای کمتر آموزش دیده مثل ما که عضو بسیج نباشند هم آموزش دهند. بروید در شهر خودتان این افراد را پیدا کنید. بگویید ما شنیدیم نیروهای قدیمی و بازنشسته مختلف نیروهای مسلح اجازه پیدا کردند که به ما آموزش دهند. اگر هم پیدا نکردید در هر محله یک تعدادی نیروی نظامی پیدا می‌شود. در کل هم آموزش‌ها شامل کار با کلاشینکف است که همه بلدند و اگر هم کسی بلد نبود می‌تواند حتی از کسی که سربازی رفته است، یاد بگیرد. مرحله بعدی اش تکنیک‌های جنگ



شهری است که نیاز به مربی دارد و کار ما نیست. اگر در جنگ شهری، عملیات حمله هوایی نیرو یا شورش و اغتشاش شد بتوانیم با دشمنان مبارزه کنیم.

بنابراین این مرحله اول است. اسلحه را از کجا بیاوریم؟ باز عده‌ای اسلحه را به شکل قانونی یا غیرقانونی در خانه‌های خودشان دارند. یعنی عده‌ای هستند که نظام به آنها مجوز داده است که اسلحه داشته باشند و برای مثال یک کلت دارند. شما می‌توانید بگویید الان که فعلاً درگیری شغلی زیادی که ندارید، برای مثال قاضی هستید، وکیل هستید، نظام شما را مناسب دانسته است که یک کلت به شما بدهد. یک نظامی هستی، یک ستادی هستی، خیلی از این افراد اسلحه دارند. شما می‌گویید می‌خواهم موکب من، در محله به ترتیب هفته‌ای یک روز برای شما باشد. مثلاً من ناظمی یک اسلحه کلت دارم، از اداره به من تحویل داده شده است، من با مجوزی که دارم شب‌ها جلوی موکب یا مسجد می‌آیم و رهبری گروه امنیتی آنجا را برعهده می‌گیرم. این کف و حداقلش است.

[مثلاً ممکن است بگویید] با یک کلت که نمی‌شود [کار کرد]. خیلی‌ها تفنگ ساچمه‌ای دارند، در واقع تفنگ‌های شکاری دارند، آنها را که می‌توانید بیاورید. حالا ممکن است بعضی از اینها مجوز هم نداشته باشد که باز قابل حل است و در این شرایط با ریش سفیدی می‌شود حل کرد و بعد از جنگ ان شاء الله دوستان مجوزهایش را هم می‌گیرند.

یا سلاح سرد، دیگر سلاح سرد را که همه دارند. در اوایل انقلاب و سال ۵۷ که انقلاب شد مردم پاس می‌دادند، و امنیت شهرها را برقرار می‌کردند، سلاح گرم به اندازه کافی نبود. بسیاری از مردم با چوب و چماق پاس می‌دادند و امنیت را برقرار می‌کردند تا کم‌کم اسلحه‌ها آمد، رسید و در اختیار قرار داده شد. اسلحه هم خواهد رسید. مطمئن باشید نیروهای مسلح دارند فکر می‌کنند که چطور به تدریج اسلحه‌ها را بین مردم توزیع کنند که اتفاق ناگواری نیافتد. اسلحه خواهد رسید. ولی فعلاً ما باید سازماندهی داشته باشیم که من در این محله ساکن هستم در این محله من، ده، پانزده و حداقل بیست نفر، سی نفر در لشکر «جانفدا» ثبت نام کرده‌اند که حاضرند امنیت این محله من را برقرار بکنند.

من می‌گویم از این سی نفر استفاده می‌کنم، شش روز از هفته گروه‌های پنج نفره تشکیل می‌دهم. مهدی ناظمی که کلت دارد و سلاح گرم دستش است، رهبر گروه باشد. آن چهار نفر که سلاح گرم در اختیار ندارند، با سلاح سرد عضو گروه می‌شوند. من در محله قدم می‌زنم، مردم می‌بینند. یک چیزی هم دور خودمان می‌بندیم برای مثال با این عنوان «موکب انصارالمهدی شهرک اکباتان» یا «موکب مسجد فاطمیه‌ی شهرک تهرانسر» برای مثال یا یک چیزی که اگر کسی هم دید، احساس نکند یا اگر بچه‌های بسیج یا فراجا هم ما را دیدند فکر نکنند که ما غیر خودی هستیم. ببینند که ما هستیم و در محله قدم



می‌زنیم. مردم محله از ساعت یازده شب تا دو شب، ببینند که می‌توانند به راحتی در اینجا رفت‌وآمد داشته باشند و پنج جوان در محله تردد دارند و مراقب مسائل امنیتی محله هستند. بعد به مرور افرادی به همین اضافه می‌شوند و این سی نفر شما در عرض دو، سه هفته، تبدیل به شصت نفر می‌شود و کم‌کم آموزش‌های نظامی را به آنها می‌دهید و کم‌کم می‌توانید وارد آموزش‌های حرفه‌ای نظامی بشوید و ...

حالا چون نمی‌خواهم بیشتر از این وارد جزئیات بشوم، همین جا در واقع یک نقطه‌ای برای بحث بگذارم و اجازه بدهید همین جا بحث را متوقف بکنم و در خدمت شما باشم.

خیلی متشکرم. ان شاء الله در هفته‌های آتی هم از نکات شما استفاده خواهیم کرد. دیدم در جلسه حضور داشتید و طرح پرچمدار را ملاحظه کردید. نظرتان در رابطه با این طرح و استمرار چنین طرح‌هایی چیست و اینکه چطور بتوانیم آنها را گسترش بدهیم؟

طرح فوق‌العاده مبتکرانه و خوبی است و قطعاً باید محکم پای آن بایستیم. از نکات خوب و جالبی که ایشان گفتند این بود که ما هیچ نهاد و ارگانی را بازی نمی‌دهیم. حالا اگر کسی خودش خواست کمک بکند، بیاید و کمک بدهد. اما ارگان‌ها نیایند و کار را خراب بکنند.

بچه‌ها! خیلی مراقب ما باشید. خیلی مراقب ما که در ارگان‌ها هستیم باشید و نزدیک ما نشوید. خرابتان می‌کنیم. شما کار خودتان را انجام بدهید و آن چیزی که مهم است، کار خودتان است که مراقبش باشید. بیایید و از ما هر چه داشتیم بگیرید اما نگذارید ما زیاد دخالت بکنیم. مشورت هم بگیرید ایرادی ندارد. ارتباطات بگیرید. با چه کسی متصل باشید، مرتبط باشید [را بپرسید] اما اگر کار زیر نظر یک ارگان رفت، نابود می‌شود. البته ارگان‌ها دارند کار خودشان را انجام می‌دهند، آنها به جای خود. آنها باید کار خودشان را انجام بدهند چون یکسری کارها هم کار ارگان‌هاست و کار ما نیست اما اینها که کار ماست، کار ارگان‌ها نیست. ما باید خودجوش آن را انجام بدهیم.

منتهی در رابطه با خود مسئله شعائر یک نکته را عرض کنم؛ این کار خیلی عالی است اما کافی نیست. ما به ویژه در کلان‌شهرها و به ویژه در تهران، به لحاظ شعائر دچار مشکل شدید هستیم. تعطیلات تمام شده است و مردم از شهرستان‌ها برگشته‌اند و در کلان‌شهرها ریخته‌اند. با تنوع فرهنگی‌ای که بوده و یک مقدار شدیدتر. یعنی این پالس را به مردم داده است که الان نظام و دیگران کاری به کار مردم ندارند. الان نظام مشغول است و یک عده‌ای فرصت‌طلب، ناهنجاری‌ها را در شهرها افزایش داده‌اند. باید خیلی دقت کنید و نباید شعائر ما مورد تمسخر قرار بگیرد. مشکلات اقتصادی هست، ولی مسائل اول مشکلات اقتصادی،



غرب و آمریکاست که ما را سال‌ها تحریم کرده‌اند و مسئول دوش‌گراها هستند. باشد مسئول سومش هم من هستم که اشتباهات و کم‌کاری‌هایی داشته‌ام. منتهی به آن دقت نکنید. مشکلات فرهنگی هست؟ بله. مسئول مشکلات دعوای و دوقطبی‌های اجتماعی کیست؟ اول غرب و آمریکا است که این دوقطبی‌ها را در ما ایجاد کرده است و دوم غربگرایانی هستند که بردگی اینها را می‌کنند و فریب اینها را می‌خورند و سوم هم ممکن است من اشتباهاتی کرده باشم.

به این رده‌بندی دقت کنید که در همه مشکلات برقرار است. مشکل اول ما غرب است. مشکل دوم ما غرب‌گرا است. مشکل سوم ما اشتباهات خودمان است. نه اینکه اشتباهاتمان را انکار کنیم، اشتباهاتمان سرچایش ولی این مشکل رتبه سوم ماست. ما موظف هستیم شعائر را برقرار کنیم.

من از این خیلی ناراحت هستم. من به خیلی از دوستانم هم گفته‌ام. قبل از این ماجرا و یعنی از همان اوایل جنگ، خدا شاهد است که من گفته‌ام بیاید بنشینید و فکر کنید، یکی از اولین کارهایی که ما باید بکنیم، نهضت پخش پرچم است. این یک کار دیگر است. شاید من می‌دانم از بچه‌هایی که در شهرهای کوچک هستند نگاه می‌کنند و می‌گویند ما در شهرمان اصلاً پرچم نداریم. نمی‌دانم حالا راست است که [می‌گویند] اصلاً پرچم نداریم، تراکت نداریم؟ الان پتروشیمی را هم که زده‌اند از فرداست که قیمت‌ها، قیمت بیلبوردها و این مسائل ده برابر، بیست برابر شود.

دقت کنید. غذا دادن هست و باید پول این قند و چای‌ها را هم بدهید. پرچم و عکس رهبری، عکس رهبر شهید، عکس رهبر جدید، امام و غیره را هم بخرید و برای کمک سراغ شهرداری‌های منطقه‌تان بروید. بایستید جلوی درش تا در را برایتان باز کنند. نگذارید بروید، همین جور بایستید تا در را باز کنند. در را که باز کردند بگویید آقای شهردار منطقه، سلام، خدایا، من برای منطقه دویست پرچم خریده‌ام. این دویست پرچم را که خریده‌ام، می‌خواهم شما به مدیران ساختمان دستور بدهید دویست پرچم در دویست ساختمان منطقه من توزیع شود. شما در منطقه خودتان نهایتاً دویست مجتمع ساختمانی داشته باشید. خود مدیر ساختمان موظف باشد که اینها را نصب کند و موظف باشد که ترغیب کند و پولی را از افراد داوطلب ساختمان برای خرید پرچم بگیرد که دوباره این پول را به خود شهرداری بدهد که مردم به پنجره‌هایشان پرچم نصب کنند.

الان در تهران، حتی در محله‌های مذهبی این را نمی‌بینیم. مردمی هستند که هر شب تجمع می‌آیند اما در پنجره‌هایشان پرچم نصب نمی‌کنند. خیلی بد است. این همه خون دادیم، این همه کار کردیم، باید شعائر شهری ما تغییر کند. باید مهندسی چهره شهر ما تغییر کند.



خواهش من این است و به شما خواهش و التماس می‌کنم. هفت، هشت، ده نفره جمع شوید و بروید جلوی در اتاق شهرداری‌های محله، منطقه و شهرتان و بگویید آقا جان! این چه شهری است؟ چرا شعائر شهر را ایجاد نمی‌کنید؟ چندرغاز پول است، به ما هم ندهید، خودتان بخرید. ما به نام شهرداری [انجام می‌دهیم]، یک نفر از آنجا بیاید ابلاغیه بزند. یکی یکی سراغ ساختمان‌ها برویم. بگوییم آقای مدیر ساختمان، به شما ابلاغ کردند و شما موظف هستید با توجه به شرایط کشور، پرچم جمهوری اسلامی ایران را نصب بکنید. به هیچ کس هم نگویید خواهش می‌کنم.

اقدام دیگری هم می‌توانید انجام بدهید؛ کسانی که به لحاظ مالی توانایی و امکانات را دارند، انجام دهند، بحث ماشین‌هاست. برای مثال موقعی که جنگ در موقعیت شدیدتری بود، ماشین‌ها زیاد پرچم می‌آوردند. الان که کمی فضا عادی‌سازی شده است، ماشین‌ها باید پر از پرچم باشند.

طرف آمده است و مثلاً کارمند است، کارمند صداوسیما است و همکاریش آمده و گفته است: «می‌خواهی من پشت ماشینت را پاک کنم مسئله‌ای برایت به وجود نیاید؟!» ببینید رفقا! اهمیت مسئله این است. بگذارید اهمیتش را به شما بگویم که فکر نکنید دارم پیشنهاد کوچکی می‌دهم. اهمیتش این است که بسیاری از مردم کشورمان، متأسفانه، از مردم کلان‌شهرها هنوز فکر می‌کنند که امروز فرداست که آخوندها و این نظام بروند. بعد که این آخوندها رفتند ما سرکار می‌آییم و آن وقت... گاهی از روی دلسوزی می‌گویند که: «محمد! آخوندها چهار روز دیگر می‌روند، تو الان پرچم روی ماشینت داری، عکس حاج قاسم یا عکس آقا را روی ماشینت زدی، می‌آیند تو را می‌گیرند و برایت بد می‌شود». تصور ابلهانه‌ای که در شبکه‌های ماهواره‌ای علیه ما ایجاد کرده‌اند. این بسیاری از عوام مردم را فریب داده است.

شعائر در اسلام، بسیار بسیار مهم و توصیه شده است و الان هیچ شعائری مهم‌تر از جمهوری اسلامی ایران نیست. شما باید نهضت خرید پرچم و پخش آن، نه در تجمعات بلکه در همه جا را انجام دهید. اگر کسی آمده و می‌گوید من نذر پرچم می‌کنم به اونگو که بیا در تجمعات پخش کن. آنها که در تجمعات می‌آیند، خودشان می‌روند و می‌خرند. خودشان پول می‌گذارند و پرچم را می‌خرند. شما این پرچم‌ها را صد تا صد تا و هزار تا هزار تا بخر، به خدا ارزش این کار تو خیلی پیش خدا بزرگ است، برو در میادین و برای کسانی که حاضرند در ماشین‌شان بزنند، حتماً نصب کن. بگورایگان می‌دهم در ماشینت نصب کن. رایگان می‌دهم در خانه‌ات نصب کن.

اگر در یک ساختمانی پنج شش طبقه، سی تا چهل همسایه هستید، برو بخر. مگر قیمت



سی، چهل پرچم چقدر می‌شود؟ برو از عمده‌فروشی بخر که ارزان باشد. حالا نمی‌گویم از میدان، گران بخر. عمده بگیر یا خودت سفارش بده، بزنند و برو بگیر و در تک تک همسایه‌ها را بزن و خیلی محترمانه بگو همسایه گرامی، من دارم پرچم رایگان توزیع می‌کنم برای کسانی که مایل هستند به پنجره و ایوانشان بزنند اگر مایلید تقدیم کنم. نترس، فحش نمی‌دهد! نهایتاً فحش می‌دهد، می‌گوید نمی‌خواهد. می‌گویی نیاز نیست، بفرمایید. حالا بگذار دو نفر هم فحش بدهند. ما از اول انقلاب این همه فحش خورده‌ایم. حالا چه می‌شود؟ دو تا فحش هم رویش. مطمئن باشید اکثرشان به شما بی‌احترامی نمی‌کنند و عده‌ای از آنها می‌زنند. خودت که [پرچم] زدی، عده‌ای هم [پرچم] می‌زنند. هیچ چیزی نمی‌شود و هیچ جای ترسی ندارد.

رفقا خواهش می‌کنم این نهضت پرچم را جدی بگیرید. من واقعا می‌نویسم و بهشت را تضمین می‌کنم برای کسی، مردی و پهلوانی که پیدا بشود و نهضت پرچم را در ایران ایجاد کند و شعائر پرچمی و شعائر جمهوری اسلامی را ایجاد کند. این مسئله در کار ما بسیار بسیار مهم است.

خیلی هم عالی، ممنونم از ایده جذاب و جدیدی که فرمودید. ما ان شاء الله این را در کانال حرکت کار می‌کنیم و در مدرسه حرکت هم تبلیغ می‌کنیم که ان شاء الله در سطح کشور هم فراگیر شود.

متشکرم، ان شاء الله موفق باشید.

محبت کردید. ان شاء الله هفته بعد هم در خدمتان هستیم. از مخاطبین عزیز هم تشکر می‌کنیم. اگر دوستان سوالی هم داشتند می‌توانند به ادمین مدرسه حرکت ارسال کنند که ما خدمت آقای دکتر بفرستیم و هفته آینده هم از بیانات ایشان بهره‌مند شویم. ان شاء الله هفته آینده هم با سوژه‌ای دیگر و فعالیت‌هایی دیگر از فعالین فرهنگی در سطح میدان، در خدمتان هستیم. التماس دعا، یا علی، خدانگهدار.

